



نفت خلیج فارس و تأثیر آن بر راهبرد سلطه طلبی آمریکا

حسن تلاشان^۱

چکیده

نوشتار حاضر در صدد بررسی اهمیت و تأثیر نفت خلیج فارس بر راهبرد سلطه طلبی آمریکا، و چگونگی تأثیرگذاری این ماده حیاتی بر استراتژی این کشور در منطقه است. برای این منظور ضمن استفاده از مستندات و اظهارات کارشناسان و مقامات آمریکایی، متغیرهایی هم چون تهاجم به عراق و افغانستان نیز در این راستا مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. رفتار سیاسی، نظامی و همچنین استراتژی اعلامی و اجرایی در عراق و افغانستان همگی در پی اثبات فرضیه این تحقیق می باشد مبنی بر این که: « اهمیت روزافزون نفت برای آمریکا باعث اتخاذ استراتژی غیر معمول و افراطی استفاده از قدرت نظامی در خلیج فارس بعد از یازده سپتامبر شد.» به نظر می رسد حادثه یازدهم سپتامبر شرایط امنیتی و روانی داخلی و خارجی را برای اقدام آمریکا جهت تسلط بلامنازع در جهان از طریق در اختیار گرفتن بزرگ ترین ذخایر نفتی خلیج فارس با استفاده از قوه قهریه فراهم کرده باشد.

کلید واژه‌ها: نفت، خلیج فارس، یازده سپتامبر، استراتژی آمریکا

مقدمه

خلیج فارس در چند قرن گذشته همواره از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. که توجه و حضور قدرت های بزرگ و استعماری همچون اسپانیا، پرتغال، آلمان،



فرانسه و آمریکا طی اعصار گذشته در این منطقه حاکی از این واقعیت است. به طوری که هنوز کشورهای این منطقه از آثار زیان بار بر جای مانده از آن دوران رنج می‌برند. در دوران معاصر نیز با پیدایش نفت در کشورهای حاشیه خلیج فارس اهمیت آن برای قدرت‌های بزرگ مضاعف شد. به دلیل انباشته شدن بزرگ‌ترین ذخایر نفتی جهان در این منطقه و نیاز کشورهای صنعتی به نفت و گاز، وجود ذخایر مذکور کشور های قدرت مند را برای به دست آوردن سهم بیشتری از این ذخایر به رقابت شدید واداشته است.

با شکل‌گیری بلوک غرب و شرق به رهبری آمریکا و شوروی و پیدایش دوران جنگ سرد، یکی از محورهای رقابت، نفت و تسلط بر آن بود. اما نکته جالب توجه این است که این رقابت صرفاً بین دو بلوک مذکور نبود، بلکه مسأله نفت از معدود رقابت‌های درون بلوک غرب بود. به عنوان مثال می‌توان به رقابت آمریکا و انگلیس پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای به دست آوردن سهم بیشتری از نفت ایران اشاره کرد. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا شرایط را برای قبضه کردن جریان جهانی نفت آماده‌تر از گذشته یافت؛ اما در شرایط جدید علاوه بر کشورهای نظیر چین و روسیه، متحدان دیروز و امروز آمریکا همچون فرانسه و آلمان نیز مانعی جدی بر سر راه اقدامات یک جانبه گرایانه این کشور بودند. حادثه یازده سپتامبر در آمریکا شرایط روانی و امنیتی داخلی و بین‌المللی را برای استفاده افراطی و غیر معمول از زور برای تسلط بر ذخایر استراتژیک خلیج فارس فراهم ساخت.

از طرف دیگر ایران طولانی‌ترین ساحل را در خلیج فارس به خود اختصاص داده است. همین موضوع باعث شده است که تحولات و همچنین رفتار و استراتژی قدرت‌های بزرگ در این منطقه بر روی مسائل سیاسی، اقتصادی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران تأثیر به‌سزایی داشته باشد. بنابراین تبیین تأثیر نفت بر استراتژی آمریکا در خلیج فارس بعد از حادثه یازده سپتامبر می‌تواند در تبیین رفتار و استراتژی ایران در قبال آن مفید واقع شود. از این‌رو نوشتار حاضر رویکرد و استراتژی منطقه ای ایالات متحده پس از حادثه یازده سپتامبر را مورد بررسی و پژوهش قرار داده است. آشنایی با استراتژی مذکور پیش

نیاز تدوین استراتژی مناسب برای مقابله با تهدیدات پیش روی جمهوری اسلامی ایران از ناحیه آمریکا محسوب می‌شود.

جایگاه و اهمیت نفت برای آمریکا

در حال حاضر آمریکا بزرگ‌ترین مصرف‌کننده نفت جهان است. طبق آمار مربوط به سال ۲۰۰۵، سهم مصرفی این کشور از نفت دنیا ۲۰/۶۵۵/۰۰۰ بشکه در روز است که معادل ۲۴/۶ درصد، پنج برابر تولید روزانه ایران می‌باشد. این کشور همچنین ۶/۳۳۵/۰۰۰/۰۰۰ متر مکعب گاز که معادل ۲۳ درصد گاز مصرفی جهان می‌باشد را به خود اختصاص داده است در حالی که ذخایر اثبات شده گاز آمریکا نسبت به ذخایر گاز جهان ۳ درصد است. بنابر آمار مذکور، حدود یک چهارم از مصرف نفت و گاز دنیا مربوط به ایالات متحده آمریکا می‌باشد. این کشور در همین سال ۶/۸۳۰/۰۰۰ بشکه در روز تولید کرده است که سهم آن نسبت به تولید جهانی ۸ درصد است. در حالی که ذخایر اثبات شده نفت خام این کشور ۲۹۳/۰۰۰/۰۰۰ بشکه یعنی ۲/۴ درصد از سهم جهانی می‌باشد. (British petroleum ۲۰۰۶)

آمار و ارقام مذکور، عدم تعادل جدی بین تولید، مصرف و ذخایر نفت ایالات متحده آمریکا را که به ترتیب ۸، ۲۴/۶ و ۲/۴ درصد می‌باشد، اثبات می‌کند. به طوری که مصرف نفت آن ۱۰/۲۵ برابر ذخایر اثبات شده و ۳/۰۸ برابر تولید این کشور است. مقایسه آمار و ارقام نشان دهنده وابستگی روز افزون آمریکا به نفت وارداتی است. به عنوان نمونه، تولید نفت داخلی در سال ۲۰۰۲ در این کشور ۸/۵ میلیون بشکه در روز بوده است در حالی که طبق آمار مذکور این رقم در سال ۲۰۰۵ به ۶/۳۸۰/۰۰۰ بشکه در روز کاهش یافته است. همزمان مصرف بازار داخلی با سیر صعودی از ۱۹/۵۰۰/۰۰۰ بشکه در روز به ۲۰/۶۵۵/۰۰۰ افزایش یافته است. به همین نسبت مصرف گاز نیز سیر صعودی یافته است (روزنامه ایران، ۸۳/۴/۲)

از طرف دیگر هر چه از عمر ذخایر نفتی آمریکا می‌گذرد، استخراج و بهره‌برداری از آن‌ها نیز هزینه بیشتری به خود اختصاص می‌دهد. براساس بررسی‌های





«والتریانگ کوئیست»، مهم ترین مقیاس ارزیابی تولید نفت خام (میزان انرژی استخراجی به انرژی مصرفی در پروسه استخراج نفت) در آمریکا کاهش یافته است. در سال ۱۹۱۶م این نرخ ۲۸ به ۱ بود (یعنی برای استخراج ۲۸ بشکه نفت، انرژی معادل یک بشکه نفت مورد نیاز بود) که نسبتی بسیار عالی در این زمینه است اما هم اکنون این نسبت ۲ به ۱ است و همچنان در حال کاهش است. پیش بینی می شود در آینده بسیار نزدیک هزینه استخراج یک بشکه نفت خام در آمریکا، برابر با قیمت همان بشکه نفت خواهد بود. با این وضع، تولید نفت خام به صرفه اقتصادی نخواهد بود (استفان جیمزیکر، ۱۳۸۳) این در حالی است که طبق پیش بینی ها در صورتی که ذخایر نفت و گاز این کشور افزایش نیابد و تولید نفت نیز به همین نسبت تداوم یابد، در چند سال آینده انرژی های فسیلی این کشور پایان خواهد یافت: (maximenco, 1997)

این یک حقیقت انکارناپذیر است که منابع جهانی انرژی آن قدر سریع رشد نمی کنند که جواب گوی نیازهای سرسام آور جهان به ویژه آمریکا، باشد. بر اساس آمار و ارقام وزارت انرژی آمریکا، مصرف انرژی جهانی در سه دهه اول قرن ۲۱ بیش از ۵۰ درصد رشد خواهد داشت. بخش عمده این نیاز را نفت و گاز طبیعی تشکیل می دهد. تا سال ۲۰۲۵م. مصرف جهانی نفت ۵۷ درصد و گاز ۶۸ درصد افزایش می یابد. بعید به نظر می رسد که شرکت های انرژی جهان بتوانند چنین مقداری از نفت و گاز را در دهه های آینده به جهان عرضه کنند. این ناتوانی، دلایل سیاسی، اقتصادی و ژئوپولیتیک دارد. با افزایش قیمت ها در سراسر جهان و کمبود جدی در بازار عرضه، هر کشور مصرف کننده ای برای افزایش سهم خود از بازار عرضه تحت فشار قرار می گیرد. (مایکل کله، ۸۴/۳/۷)

با توجه به آمار و ارقام مذکور می توان به این واقعیت پی برد که اقتصاد و صنعت ایالات متحده آمریکا به شدت وابسته به نفت وارداتی است. حوادثی همچون تحریم نفتی سال ۱۹۷۳م برای این کشور بسیار وحشتناک و مخرب خواهد بود. حرکت تمام صنایع، کارخانجات، هواپیماها، اتومبیل ها، سیستم های حرارتی و گرمایشی و... وابسته به نفت وارداتی است. به رغم افزایش استفاده از انواع انرژی دیگر همچون انرژی هسته ای در آینده، طبق برآوردهای به عمل آمده وابستگی این کشور به سوخت های فسیلی افزایش

خواهد یافت. عدم تأمین نفت کافی به معنای افول اقتصاد و صنعت بزرگ ترین اقتصاد دنیا خواهد بود. بدیهی است که تأمین و دسترسی مطمئن، آسان و ارزان نفت، محور تمام سیاست‌های آمریکا در برخورد با کشورهای دیگر قرار گیرد.

رقابت بین آمریکا و دیگر مصرف کنندگان عمده نفت در همین راستا قابل توجه است. کاندولیزا رایس در اولین سفر خود در سمت وزیر امور خارجه، به مسکو رفت تا ولادیمیر پوتین را برای گشودن درهای صنعت انرژی روسیه به روی سرمایه‌گذاری بیشتر شرکت‌های آمریکایی تحت فشار بگذارد. رایس با اشاره به ناامیدی شرکت‌های آمریکایی از همکاری در توسعه ذخایر نفتی روسیه و برخورد این کشور با شرکت‌های خصوصی مثل یوکاس در کنار محدودیت‌های اعمال شده برای سرمایه‌گذاری خارجی در طرح‌های انرژی روسیه، از پوتین خواست که موضع بهتری اتخاذ کند. او گفت: «آنچه روسیه می‌تواند انجام دهد، اتخاذ سیاست‌هایی در بخش انرژی است تا عرضه آن را هم، در کوتاه مدت و هم در بلند مدت افزایش دهد.» اما پوتین در کنار استقبال از درخواست گسترش همکاری‌های دو کشور، هیچ تمایلی برای توقف روند تقویت کنترل دولتی بر شرکت‌های نفت و گاز نشان نداد. (مایکل کتر، همان)

وی قبل از این دیدار در جریان مسافرت به هند، از مقامات این کشور خواست که از طرح خود برای واردات گاز طبیعی از طریق خط لوله‌ای از ایران صرف نظر کنند. چرا که چنین کاری تلاش‌های آمریکا در به انزوا کشاندن تهران را با مشکل روبرو می‌کند. رایس بعد از دیدار با وزیر خارجه هند در دهلی گفت: «ما با دولت هند نگرانی‌هایمان را درباره این طرح در میان گذاشتیم.» اما هندی‌ها اعلام کردند که تمایلشان به انجام این طرح پابرجاست چرا که این طرح برای تأمین نیازهای رو به رشد هند ضروری و حیاتی است. وزیر خارجه هند بعد از این سفر به خبرنگاران گفت: «ما هیچ مشکلی با ایران نداریم.» (همان)

این رقابت مربوط به همه کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه است. زیرا همه این کشورها در راستای رشد و توسعه خود نیازهای روزافزون به انرژی به ویژه سوخت‌های فسیلی دارند. به گفته وزارت انرژی آمریکا، مصرف نفت در کشورهای در حال





توسعه بین سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۵،۹۶ درصد افزایش خواهد داشت. افزایش مصرف گاز طبیعی طی این مدت ۱۰۳ درصد خواهد بود. در چین و هند نرخ رشد از این هم بیشتر است. مصرف نفت چین طی این مدت ۱۵۶ درصد و مصرف هند ۱۵۲ درصد افزایش می یابد. چالشی که این کشورها و دیگر کشورهای در حال توسعه مثل کره جنوبی و برزیل با آن روبرو هستند، آنها را در مقابل کشورهای صنعتی قدیمی تر قرار می دهد. همان طور که رایس در تگزاس گفت: «با ورود کشورهایی مثل چین و هند و دیگر کشورها، نگرانی درباره بازار عرضه و تقاضا جدی می شود.» (همان) با افزایش مصرف کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، مشکلات ایالات متحده برای جریان نفت لازم و کافی و با قیمت مورد نظر برای آمریکا بیش از پیش افزایش خواهد یافت. این در حالی است که طبق برآوردها ذخایر نفتی بسیاری از کشورهای تولید کننده تا پانزده سال آینده به پایان خواهد رسید. بنابراین، پیش بینی می شود ضمن افزایش تقاضا، عرضه نفت نیز کاهش یابد. این وضعیت می تواند باعث افزایش قیمت شود. صندوق بین المللی پول در سال ۲۰۰۲ در گزارشی تحت عنوان «چشم انداز اقتصادی جهان» اعلام کرد چنانچه بهای نفت ۵ دلار در هر بشکه افزایش یابد، به کاهش معادل ۴ درصد در رشد اقتصادی آمریکا خواهد انجامید. تحلیل گران مؤسسه «گولد من و ساکس» کاهش نرخ رشد اقتصادی آمریکا در اثر افزایش ۱۰ درصدی بهای نفت را به میزان ۱ درصد برآورد و پیش بینی می کنند که چنانچه این روند با تورم همراه باشد، می تواند نرخ رشد اقتصادی را تا حد ۲ درصد کاهش دهد. (فردریک جانسون، ۸۳/۷/۱) به همین دلیل، دولت آمریکا پائین بودن بهای نفت را همچون شرط لازم برای رونق اقتصادی تلقی می کند. بنابراین نه تنها جریان لازم، کافی و مطمئن نفت، بلکه قیمت پائین جهانی آن نیز برای این کشور اهمیت زیادی دارد. موضوعی که با کاهش عرضه و افزایش تقاضا در آینده به طور اصولی امکان پذیر نمی باشد.

اهمیت نفت خلیج فارس برای آمریکا

طبق برآوردهای BP¹ در سال ۲۰۰۵، ذخایر نفتی خلیج فارس حدود ۶۲ درصد از ذخایر جهانی را تشکیل می‌دهد. در حالی که ذخایر نفتی اثبات شده ایالات متحده آمریکا ۲/۴ درصد می‌باشد. این درحالی است که نسبت ذخایر به تولید کشورهای خلیج فارس در این سال حدود ۸۱ درصد است؛ به این معنی که ذخایر این کشورها نسبت به تولید در مقیاس جهانی بسیار بیشتر است. سه کشور عربستان، ایران و عراق به ترتیب با ۲۲، ۱۱/۵ و ۹/۶ درصد بیشترین ذخایر نفتی دنیا را به خود اختصاص داده‌اند. از طرف دیگر حدود ۴۰ درصد از ذخایر گاز جهان در کشورهای حاشیه خلیج فارس قرار دارد. در حالی که ذخایر گازی آمریکا فقط ۳ درصد از سهم جهانی است. بعد از روسیه که بیشترین ذخایر گازی را به خود اختصاص داده است، بیشترین ذخایر گازی مربوط به ایران و قطر است که هر کدام به ترتیب ۱۴/۹ و ۱۴/۳ درصد است. با توجه به آمار فوق، بزرگترین ذخایر سوخت‌های فسیلی در خلیج فارس قرار دارد. بدیهی است که ایالات متحده آمریکا که به عنوان بزرگترین مصرف کننده نفت و گاز جهان که به ترتیب ۲۴/۶ و ۲۳ درصد است، به این منبع بزرگ وابسته باشد. هر گونه تغییر و تحول در این منطقه که بتواند بر تولید، قیمت و جریان امن نفت تأثیرگذار باشد، تمام ابعاد اقتصادی و سیاسی این کشور را تحت تأثیر قرار خواهد داد. نتیجه نهایی این وابستگی، حساسیت شدید آمریکا به تحولات این منطقه می‌باشد. در گزارش دیک چنی آمده است که آمریکا نیازمند «اولویت دادن به دسترسی به نفت خلیج فارس است» (شانون فیلد، ۱۳۸۲)

دیوید گولدوین، رئیس مرکز استراتژی‌های بین‌المللی گولدوین و دستیار سابق وزیر انرژی در امور بین‌الملل و قائم مقام «بیل ریچاردسون» سفیر اسبق آمریکا در سازمان ملل متحد، در سخنرانی خود در انستیتو واشنگتن درباره وابستگی آمریکا به نفت این منطقه می‌گوید که نفت این منطقه نه تنها در حال حاضر برای تأمین نیاز به انرژی آمریکا ضروری است، بلکه تمام شواهد نشانگر وابستگی بیشتر آمریکا به نفت این منطقه طی



1. British petroleum



دهه‌های آینده است. در حقیقت وابستگی آمریکا به تأمین انرژی از خلیج فارس طی ۳۰ سال آینده دو برابر خواهد شد. حتی اگر آمریکا می‌توانست بر وابستگی انرژی خود فائق آید (که سناریوی غیر محتمل به نظر می‌رسد)، سایر ملتها همچنان به نفت خلیج فارس وابسته خواهند ماند. بنابراین نسبت به نگرانی حکومت‌های خاورمیانه حساسیت خود را حفظ خواهند کرد. وابستگی ملت‌های مصرف‌کننده به این منطقه، نوعی آسیب‌پذیری برای آمریکا ایجاد می‌کند که ممکن است از نظر واشنگتن اقلیت کشورهای مصرف‌کننده به همکاری بر سر ابتکارهای سیاسی مربوط به کشورهای تولیدکننده نفت را دشوار کند. بازار جهانی نفت ناشی از جهانی‌سازی، وابستگی سیاسی ملت‌های فوق به مصرف نفت را صرف نظر از نیاز آمریکا پایدار می‌کند. بنابراین پاسخ یک‌جانبه در مورد مسائل انرژی برای ایالات متحده وجود ندارد و فقط راه حل جهانی که به طور خاص شامل چین و روسیه باشد مطرح می‌شود. (روزنامه ایران، ۸۴/۱۰/۴)

تقاضای جهانی برای نفت طی ۲۰ سال گذشته ۳۰ درصد افزایش داشته است. در اوایل سال ۲۰۰۳ اداره اطلاع‌رسانی انرژی آمریکا (EIA) برآورد نمود که میزان تقاضای نفت از ۷۷/۱ میلیون بشکه در سال ۲۰۰۱ به ۱۱۸/۸ میلیون بشکه (۵۴ درصد) تا سال ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت. این اداره همچنین پیش‌بینی کرد که نرخ خالص واردات نفت آمریکا، اروپا و ژاپن افزایش خواهد یافت. سهم آمریکا از این افزایش تا سال ۲۰۲۵ تقریباً دو برابر (۱۹/۸ میلیون بشکه در روز) خواهد رسید. به طور هم‌زمان، خاورمیانه انتظار داشته است که در مقیاسی وسیع و با هیبت در بازارهای جهانی حضور یابد. مطابق پیش‌بینی‌های اداره اطلاع‌رسانی انرژی آمریکا و آژانس بین‌المللی انرژی (IEA)، سهم خاورمیانه از میزان کل تولید نفت از (۲۸/۴ درصد در سال ۲۰۰۲) احتمالاً به ۳۴ درصد تا سال ۲۰۲۵ و ۴۳ درصد تا سال ۲۰۳۰ خواهد رسید. طبق پیش‌بینی این اداره تا سال ۲۰۲۰ سهم نرخ کل صادرات نفت خلیج فارس از مرز ۶۷ درصد خواهد گذشت. دلیل اصلی مرکزیت خلیج فارس آن است که دو سوم ذخایر نفتی جهان در این ناحیه قرار دارد. (جان، اس، دافیلد، ۲۰۰۵)

تمام اسناد و مدارک، آمار و ارقام و اظهارات کارشناسان بین‌المللی و مقامات آمریکایی حاکی از اهمیت روز افزون خلیج فارس به عنوان بزرگ‌ترین منبع ذخایر نفت و گاز برای تداوم حیات اقتصادی و فناوری آمریکا مطرح است. به همین سبب ضمن پیگیری تحولات این منطقه سعی می‌نماید با اقدامات مداخله‌گرانه و حضور مستقیم در منطقه، تحولات را در راستای منافع و اهداف خود هدایت و کنترل کند. خلیج فارس منطقه‌ای است که ایالات متحده آمریکا چراغ عمر اقتصاد و صنعت و در نتیجه برتری قدرت خود را در آن مشاهده می‌کند. بدیهی است که این کشور حاضر به واگذاری منابع عظیم انرژی منطقه که مایه رشد و توسعه، حرکت و اوج‌گیری قدرت دولت‌ها و ملت‌ها است، به دست رقبای سرسختی همچون چین، روسیه و ... نخواهد بود.

نفت و استراتژی آمریکا بعد از یازده سپتامبر

آمار و ارقام مذکور به خوبی نشان دهنده نقش حیاتی نفت برای آمریکا است. با توجه به نیاز روز افزون این کشور به سوخت‌های فسیلی، این اهمیت نیز سیر صعودی دارد؛ به طوری که حتی قطع کوتاه مدت جریان نفت و یا نا آرامی‌های منطقه‌ای و جهانی که به نحوی بر جریان عادی نفت و یا بر قیمت آن تأثیرگذار باشد، می‌تواند امنیت ملی آمریکا را مورد تهدید جدی قرار دهد. در این میان خلیج فارس به عنوان بزرگ‌ترین منبع ذخایر نفتی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در گزارش چینی آمده است که آمریکا نیازمند «اولویت دادن به دسترسی به نفت خلیج فارس است» و «ایالات متحده به یک سیاست خارجی نیازمند است که از ذخایر انرژی خود محافظت کند.» در اهمیت این موضوع، وزیر نفت آمریکا، «اسپنسر آبراهام»، می‌گوید:

«آمریکا در تأمین نیازهای نفتی خود در دهه آینده با بحران جدی مواجه خواهد شد. این در حالی است که هر گونه تنش و بی‌ثباتی در امر واردات نفت، امنیت ملی آمریکا را به خطر خواهد انداخت و از رشد اقتصاد جهانی خواهد کاست. (روزنامه ایران، ۸۳/۴/۲ به نقل از نشریه فارن پالیسی)

دیک چنی و گروه وی پس از مطالعات و بحث‌های کارشناسی زیاد، گزارشی را درباره استراتژی نفتی آمریکا ارائه می‌دهد. در قسمتی از این گزارش آمده است: «امنیت





ملی آمریکا و تأمین نفت مورد نیاز، در گرو افزایش تولید نفت جهانی است. از این رو، برقراری امنیت و ثبات در بازار جهانی نفت به بهبود و رشد اقتصاد جهانی کمک می‌کند. البته تحقق این امر، تلاش‌ها و اقدامات همه جانبه بین‌المللی را می‌طلبد. (شانون فیلد، پیشین) طرح بوش و چنی در مجموع دو موضوع مهم را توصیه می‌کند: ۱- به کارگیری نیروی نظامی برای تأمین نیازهای نفتی آمریکا - قابلیت دخالت در امور کشورهای نفت خیز. مورد اول برای دسترسی و تأمین انرژی است و مورد دوم به خاطر مسائل و مشکلات امنیتی. این طرح در نوع خود می‌تواند هم برای تولیدکنندگان و هم مصرف‌کنندگان جهانی نفت خطر آفرین باشد. (همان). آنچه که در این استراتژی مشاهده می‌شود، اولویت دادن به استفاده از زور و قدرت نظامی برای تأمین انرژی و امنیت آن است. بر همین اساس، نسبت به گذشته شاهد افزایش کاربرد زور و قدرت نظامی در این رابطه هستیم.

رایس بعد از نشست خود با امیر عبدالله در تگزاس در ۲۰۰۵ گفت: «مشکلات ناشی از عرضه ناکافی در پاسخ‌گویی به نیازهای رو به رشد جهان به نفت باید مورد توجه قرار گیرد، اما با برنامه‌ریزی استراتژیک». همه کسانی که با فرهنگ لغات دولت بوش آشنا هستند، عبارت «برنامه‌ریزی استراتژیک» را می‌شناسند و آن را در بحث‌های مربوط به «جنگ تروریسم»، «مقابله با کشورهای سرکش» و «سلاح‌های کشتار جمعی» شنیده‌اند. اینکه دقیقاً منظور رایس چه بوده معلوم نیست، اما سخنان او نشان می‌دهد که موضوع انرژی در سیاست خارجی و نظامی آمریکا بسیار با اهمیت خواهد بود. (مایکل کلر، پیشین) هزینه‌های پنتاگون بعد از حادثه یازده سپتامبر بالاترین بودجه را در تاریخ آمریکا به خود اختصاص داده است (بیش از چهارصد میلیارد دلار در سال) در حالی که کسری بودجه آمریکا در این دوران سالیانه ۴۵۵ میلیارد دلار بوده است. اخیراً روزنامه واشنگتن پست اعلام کرد که نرخ رشد هزینه‌های دفاعی پیش‌بینی شده آمریکا در چند سال آینده از نرخ رشد اقتصاد بیشتر خواهد بود. تا چه مدت آمریکا می‌خواهد در حالی که مدارسش رو به ویرانی می‌رود، هزینه آن را خرج ساخت بمب کند؟ (استفان جیمزیکر، همان) مجموع بودجه نظامی کشورهای جهان در سال ۲۰۰۶ به بیش از یک میلیارد و سیصد و پنجاه میلیون دلار بالغ می‌شود که در برگیرنده ۲/۶ درصد تولید ناخالص داخلی جهان است. در

این بین آمریکا به تنهایی ۴۷ درصد از سهم کل بودجه نظامی جهان را در اختیار دارد. این افزایش به طور عمده به سبب لشکرکشی به منطقه خلیج فارس در قالب مبارزه با تروریسم بوده است. برای اثبات استراتژی فعال نظامی‌گری آمریکا در دوره ریاست جمهوری جرج دبلیو بوش کافی است مقایسه ای بین بودجه نظامی ۱۶۰ میلیارد دلاری آمریکا در زمان کارتر و ۴۰۱ میلیاردی آن در دولت بوش صورت گیرد. (javandaily.com)

استفاده از نیروهای نظامی در جریان حمایت از تجهیزات نفتی در مناطق مهم مبین سه واقعیت است. ۱- وابستگی روزافزون آمریکا به نفت وارداتی. ۲- تغییر جهانی تولید نفت از کشورهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه. ۳- و مهم تر از همه، نظامی‌گری رو به رشد در روند تأمین انرژی مورد نیاز آمریکا که از منابع خارجی تأمین می‌شود. (مایکل تی کلا، شماره ۱۸)

رهبران آمریکا با هدف امن کردن مناطق نفت خیز مورد نظرشان، به الگویی هماهنگ روی آورده‌اند و آن چیزی جز به کارگیری نیروی نظامی به منظور تضمین استخراج و انتقال آزادانه نفت نیست. همین سیاست زمینه‌ساز استراتژی هجوم به عراق در زمان جرج دبلیو بوش هم شده است. اگر چه در ابتدا این سیاست صرفاً به مهم‌ترین منطقه نفت خیز جهان یعنی خلیج فارس محدود می‌شد، اما نیاز روزافزون آمریکا به نفت وارداتی، مسئولین این کشور را بر آن داشته است تا چنین سیاستی را به تدریج در دیگر نقاط جهان تعمیم دهند که از آن جمله می‌توان به دریای خزر، آفریقا و آمریکای لاتین اشاره کرد. دیولانگ، دیپلمات سابق آمریکا در عربستان و رئیس بخش خاورمیانه اداره اطلاعات و پژوهش وزارت خارجه آمریکا در دوران ریگان، شیوه برخورد جرج دبلیو بوش را به فلسفه دریادار ماهان، استراتژیست نظامی قرن نوزده، تشبیه می‌کند. دریادار ماهان طرفدار کاربرد قدرت نیروی دریایی برای ایجاد یک امپراتوری آمریکایی بود. او می‌گوید: «دولت کنونی می‌خواهد اراده خود را بر جهان تحمیل کند. این یک جهان بینی و یک موضع‌گیری ژئوپولیتیک است. نظر گردانندگان دولت این است که ما به تسلط بر منطقه نیاز داریم.» (shana.ir)





بعد از حادثه یازده سپتامبر، مقامات آمریکایی برای دست یابی مطمئن بر ذخایر و جریان نفت، اقدامات نظامی را بر فعالیت‌های دیپلماتیک ترجیح دادند. در اجرای این استراتژی آن چنان مصمم و جدی بودند که به رغم مخالفت شورای امنیت سازمان ملل متحد و هم پیمانان خود هم چون آلمان و فرانسه، تهاجم وسیع به عراق را آغاز کردند و اطمینان داشتند که به تنهایی قادر به اجرای این استراتژی هستند. شرط لازم برای تثبیت موقعیت سرکردگی جهانی آمریکا، کنترل مناطق نفت خیز است. بدون جریان نفت ارزان، بسط قدرت اقتصادی و نظامی تقریباً ناممکن است. به همین دلیل از گذشته اقداماتی در این راستا صورت گرفته است ولی شرایط جدید از جمله افزایش شدید نیاز به نفت، رقابت شدید در این زمینه با قدرت‌های دیگر نیازمند مصرف نفت و از طرفی اتمام ذخایر ۲/۴ درصدی نفت آمریکا در چند سال آینده موجب تشدید استفاده از زور و قدرت نظامی برای تثبیت هژمونی خود بر این ذخایر شد. در سند راهبرد امنیت ملی بر «حضور پیش رونده» در «مناطق حیاتی استراتژیک» تأکید شده است. می‌توان دو نوع از مناطق حیاتی یا کلیدی در سیاست آمریکا تشخیص داد. نوع اول شامل کشورهای همجوار رقابای بالقوه آمریکا است. یعنی کشورهایی که رقابای احتمالی برای دست یابی به یک قدرت جهانی همچون منطقه نفوذ خود بدان نیاز دارد. به همین دلیل باید با گسترش نفوذ روسیه در منطقه خزر و نفوذ چین در آسیای شرقی از طریق استقرار نیروهای آمریکایی در آن دو منطقه مقابله شود. نوع دوم شامل مناطقی است که باقیمانده ذخایر مواد اولیه حیاتی را در اختیار دارند. گسترش نیروهای آمریکایی در خلیج فارس را باید از این دیدگاه نگریست. تصمیم آمریکا مبنی بر حمله به عراق نیز در همین راستا قابل بررسی است. تأمین انرژی برای این سیاست نوامپریالیستی، یکی از محرک‌های اصلی است. ذخایر نفتی و بهای نفت از مهم ترین مفاهیم کلیدی برای درک طرح‌های جنگی ایالات متحده به شمار می‌آیند (فردریک جانسون، ۸۳)

پی‌گیری سیاست «تغییر رژیم» در قالب «استراتژی تهاجمی» و یا «عملیات پیش‌دستانه» بعد از حادثه یازده سپتامبر قابل بحث و بررسی است. این سیاستی است که تحت پوشش موضوعاتی چون دموکراسی، اصلاحات و نوسازی و یا مبارزه علیه تروریسم به

موضوع اصلی سیاست خارجی آمریکا تبدیل شده است. حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به این کشور، زمینه لازم را برای پی گیری این سیاست به وجود آورد. بر همین اساس دو تجاوز نظامی توسط آمریکا به این منطقه شکل گرفت. موفقیت آمریکا و متحدانش در اعمال سیاست تغییر رژیم در افغانستان با کم ترین مخالفت بین المللی، موجب تقویت دیدگاه نو محافظه کاران در آمریکا و تکرار و پی گیری این سیاست در محیط دشوارتر گردید. از این رو عراق به عنوان کشوری با اهمیت ویژه راهبردی در خاورمیانه تبدیل به هدف بعدی شد. استقرار و تثبیت رژیم قابل اعتمادتر در عراق باعث دسترسی و تضمین بلند مدت منافع راهبردی آمریکا در این منطقه می شد. نوام چامسکی، استراتژیست مطرح آمریکایی، در پاسخ به این سؤال که شعاری که امروز غالباً می شنویم آن است که «برای نفت خون نریزید». آیا نفت می تواند عاملی برای حمله و تصرف عراق محسوب گردد و اصلاً نفت در استراتژی ایالات متحده چه جایگاهی دارد؟ می گوید :

بی شک نقش اساسی دارد و بعید می دانم که انسان عاقلی پیدا شود که منکر آن گردد. ... این منطقه منبع قدرت استراتژی در عرصه جهانی است و ثروت مادی فراوانی در آن وجود دارد که البته عراق به نوعی در مرکز این منطقه مهم است. کشوری که دومین منبع نفت جهان را در اختیار دارد و دسترسی به آن هم ساده و ارزان است. کنترل نفت این کشور، بی شک می تواند در تعیین قیمت و سطح تولید و تأثیرگذاری بر اوپک و تبدیل شدن آن به وزنه ای در عرصه جهانی مؤثر باشد.»

در قسمتی دیگر می گوید که در مسأله عراق علاوه بر نفت، آمریکا می خواهد خاورمیانه را هم در کنترل خود داشته باشد.

در قسمت دیگر از این مصاحبه، چامسکی در پاسخ به سؤال مربوط به حمله آمریکا و اشغال عراق می گوید:

به نظر من، جهانیان به خوبی دریافته اند که این هجوم، آزمونی با هدف استقرار معیار و الگوی مورد نظر آمریکا و با توسل به قدرت نظامی است که اصول آن در سپتامبر سال ۲۰۰۱ بنا نهاده شد. در آن زمان «استراتژی امنیت ملی ایالات متحده» مطرح شد که حکایت از دکترینی غیر معمول و افراطی در استفاده از زور در عرصه جهانی داشت. ... این دکترین حکایت از حکمرانی ایالات متحده بر جهان با توسل به زور دارد و بر این اساس است که در هر کجای دنیا که در مسیر استیلایش چالشی احساس کند، خواه واقعی و خواه فرضی، به خود این اجازه را





می دهد تا پیش از آن که این چالش به یک تهدید تبدیل شود، آن را از سر راه خود بردارد
(نوام چامسکی، ۱۳۸۴)

با توجه به مصاحبه مذکور و استراتژی امنیت ملی که بعد از حادثه یازده سپتامبر مطرح شد، سیاست تهاجمی فعال در قالب استراتژی «عملیات پیش دستانه» در تئوری و عمل پی گیری شد، به طوری که در نهایت تسلط کامل خود را بر این منطقه استراتژیک تثبیت و تحکیم کرد. دکتر عزتی در این باره می گوید: قبل از یازده سپتامبر، قواعد بازی بیشتر بر جنبه های دوستانه و چند جانبه گرایی قرار داشت ولی پس از آن، قواعد بازی اولاً جنبه نظامی بیشتری به خود گرفت و در ثانی یک جنبه گرایی جایگزین چند جانبه گرایی شد. (عزت الله عزتی، شماره ۴)

رقابت قدرت ها و استراتژی آمریکا

رهبران قدرت های بزرگ همچون آمریکا، روسیه، چین، هند و ... و همچنین مدیران شرکت ها تلاش های خود را برای به دست گرفتن کنترل منابع عمده نفت و گاز طبیعی شدت بخشیده اند و این به معنای شدت گرفتن نبرد جهانی برای انرژی است. چنین نبرد رقابتی برای تصاحب منابع و ذخایر نفت و گاز هیچ گاه تا این حد شدید نبوده و هیچ گاه تا این اندازه پول و نیروی نظامی و دیپلماسی برای پیروزی در این رقابت به کار گرفته نشده بود. موفقیت یا شکست اول دولت در چنین رقابت هایی تا حد بی سابقه ای به تیتراول رسانه های خبری راه یافته. با افزایش فشار بر دولت ها برای تأمین نیاز کشورشان به هر هزینه ای، نبرد برای به دست آوردن انرژی در سال های آینده شدیدتر هم می شود. علت تشدید این نبرد به افزایش شدید نیازها و کاهش یا اتمام ذخایر نفتی بسیاری از کشورها مرتبط می باشد.

مایکل کلر، نویسنده کتاب «جنگ بر سر منابع»، می گوید:

«هدف از کنترل خلیج فارس، و منابع نفت آن به عنوان یک اهرم قدرت است نه یک منبع سوخت. تسلط بر منطقه خلیج فارس همچنان مهم ترین و اجتناب ناپذیرترین ماده خام در تمدن صنعتی جهان است. امروزه نفت خلیج فارس دیگر از کالای اقتصادی خارج شده و به صورت ارزش استراتژیک در آمده است. در قرن ۲۱ کشوری نقش برتر دارد که بر مهم ترین منابع و خطوط

انتقال انرژی تسلط داشته باشد. بنابراین، بازیگر موفق در عرصه جهانی، قدرت مسلط بر منطقه خلیج فارس است که ظرفیت بالای انرژی آن بر هیچ قدرتی در جهان امروز پوشیده نیست» (shana.ir)

با توجه به اهمیت استراتژیک حوزه نفتی خلیج فارس برای تداوم هژمونی قدرت های بزرگ، صرف هزینه های هنگفت توسط آمریکا و لشکرکشی و تهاجم نظامی به بعضی از کشورهای منطقه و همچنین طراحی برای تهاجم نظامی در آینده به بعضی از کشورهای دیگر منطقه به طور کامل قابل توجیه می باشد. حادثه یازده سپتامبر صرفاً بهانه ای برای سرعت بخشیدن به جامعه عمل پوشاندن و تثبیت هژمونی این کشور از طریق تشدید اقدامات نظامی بود. یازده سپتامبر سرآغازی برای تثبیت سیستم تک قطبی از طریق تسلط بر منطقه استراتژیک محسوب می شود.

استراتژیست های دولت آمریکا در درجه اول نگران تأمین منابع نفتی خود نیستند زیرا چند دهه است که این کشور منابع تهیه نیازهای خود را تنوع بخشیده است. اما برای کشورهای اروپای غربی، ژاپن و قدرت های در حال توسعه شرق آسیا، نفت خلیج فارس اهمیت درجه اول دارد. هر کشوری که بر این منابع کنترل داشته باشد، اهرم قدرت جهانی را حداقل در چند دهه آینده کنترل خواهد کرد. دانیل باتلر، تحلیل گر بازار نفت در مؤسسه مدیریت اطلاعات انرژی آمریکا^۱ یادآوری می کند که اکنون دوسوم نفت خلیج فارس راهی کشورهای صنعتی غرب می شود. طبق بررسی شورای اطلاعات ملی وابسته به سازمان سیا، تا سال ۲۰۱۵ سه چهارم نفت خلیج فارس روانه آسیا و به ویژه چین خواهد شد. بر اساس گزارش تحقیقاتی مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی که زیر نظر ابل فعالیت می کند، اتکای هر چه بیشتر چین به نفت خلیج فارس، ممکن است به برقراری روابط نزدیک تر این کشور با کشورهای منطقه منجر شود. ابل می گوید: منافع سیاسی چینی ها در منطقه خلیج فارس با ما مغایرت دارد. به نفع ماست که برای نفت، رقیب جدی برای چین باشیم. (همان)



ESA.¹



شاید اصلی‌ترین اختلاف بین آمریکا و اروپا مربوط به تفاوت موقعیت ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک آمریکای شمالی و اروپای غربی در جنگ بر سر منابع طبیعی کره زمین و فراتر از همه اینها بر سر ذخایر نفت و گاز در اغلب کشورهای توسعه یافته که به سرعت در حال تمام شدن است؛ باشد. بر اساس آخرین استراتژی امنیت ملی آمریکا که با صراحت بیان گردیده است، امنیت ملی آمریکا در گرو تأمین امنیت حوزه خلیج فارس است. (Anthony cordsman aprid 1999)

بنابراین امنیت صرفاً مربوط به تأمین جریان انرژی نیست بلکه تسلط بر ذخایر سوخت‌های فسیلی خلیج فارس که می‌تواند تسلط بر رقبا و تحمیل نظرات و ارزش‌های مورد نظر ایالات متحده آمریکا را به همراه داشته باشد نیز جزئی مهم از استراتژی امنیت ملی آمریکا به شمار آید.

نفت و حمله آمریکا به عراق

طبق آمار اعلام شده توسط BP در سال ۲۰۰۵ ذخایر نفت عراق نسبت به ذخایر کشف شده جهان ۹/۶ درصد و حدود ۱۱۵۰ میلیارد بشکه می‌باشد. طبق نظر کارشناسان، عراق این پتانسیل را دارد که یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان و صادرکنندگان نفت در جهان باشد. ۹۰ درصد از نفت عراق را بیابان‌های غربی این کشور در بر گرفته‌اند که همچنان سر بسته باقی مانده است. به طور خلاصه، عراق یکی از معدود کشورهایی است که چاه‌های عظیم و فوق‌عظیم در آن کشف شده است، اما همچنان توسعه نیافته باقی مانده و احتمالاً در میان منابع مکشوفه بعدی، این کشور در میان بزرگ‌ترین منابع خواهد بود. نه تنها عراق منابع غیر استخراج شده خود را توسعه نداده است بلکه پالایش، توسعه و هزینه‌های تولید آن نیز در میان پائین‌ترین نرخ‌های موجود قرار دارد. منابع نفتی عراق اغلب نزدیک به سطح زمین واقع شده است و در مقایسه با سایر بخش‌های نفت خیز جهان به آسانی قابل دسترسی است. علاوه بر این، حفر تنها ۲۳۰۰ حلقه چاه نفت در مقایسه با یک میلیون چاه در تگزاس آمریکا برای پالایش و استخراج آن کافی بوده است.

برای استخراج نفت عراق به ازای تولید هر بشکه نفت یک دلار هزینه می‌گردد. اما به دلایل سیاسی، پتانسیل نفت عراق از رشد نسبتاً محدودی برخوردار است. (جان، اس، دافیلد، پیشین) بنابراین پتانسیل عظیم نفتی در عراق چیزی نیست که مقامات آمریکایی با توجه به نیاز استراتژی خود از آن چشم پوشی کنند.

بنا به تحلیل المارآلت فاتر، اقتصاددان آلمانی، تنها دو توجیه عقلانی برای جنگ عراق وجود دارد. نخست تهدید عراق تحت حاکمیت صدام حسین علیه صلح جهانی، ارزش های غربی و امنیت ایالات متحده. و دومی اشاره به درخواست آمریکا برای تسلط بر منابع نفت، بهای نفت و ارز. «اکنون دلایل کافی در دست است که بنابر آنها خطر صدام حسین در حد صفر بوده و مقالات و نوشته‌های پرشماری در اثبات این امر منتشر شده است. (فردریک جانسون، پیشین) تود بوخهولتس، یکی از اعضای سابق دولت بوش، در نشریه‌ی وال استریت ژورنال، استراتژی ایالات متحده را به صراحت بیان می‌کند: «آخرین باری که ما علیه عراق دست به اقدام زدیم، نفت یکی از دلایل مهم ما بود. این بار نیز، اگر مهم‌تر نباشد، حداقل به همان اندازه اهمیت دارد.» (همان)

عراق در حال حاضر حدود ۱/۵ میلیون بشکه نفت در روز تولید می‌کند. اما آمریکا تخمین می‌زند با سرمایه‌گذاری ۵ ساله در صنعت نفت عراق، این میزان با افزایش ۶ میلیونی به ۷/۵ میلیون بشکه در روز برسد. برخی از تحلیل‌گران معتقدند تصمیم‌سازان این کشور تمام سعی خود را برای به دست گرفتن کنترل بلند مدت ذخایر نفت عراق به کار گرفته‌اند تا بدین ترتیب در برابر منابع سنتی دیگر - مانند ونزوئلا و عربستان - که همچون گذشته قابل اطمینان نیستند، موازنه و تعادل جدیدی به وجود آورند. (شانون فیلد، پیشین)

در همین رابطه دیک چنی، معاون جرج دبلیو بوش، درستاد مشترک ارتش این کشور در یازده سپتامبر ۱۹۹۰ اعلام کرد:

ما نمی‌توانیم نسبت به اشغال خاک کویت از سوی عراقی‌ها بی‌تفاوت باشیم. ما در منطقه منابع اقتصادی بسیاری داریم. چرا که علاوه بر کویت، عربستان سعودی متحد استراتژیک ماست و شرکت های نفتی ما سرمایه‌گذاری عظیمی در منطقه دارند. عراق ۱۰ درصد از ذخایر نفت جهان را در اختیار دارد و در صورت اشغال کویت به ۱۰ درصد دیگر نیز دسترسی پیدا خواهد کرد. این در





حالی است که اشغال کویت به عراقی ها این فرصت را می‌دهد که به چند مایلی عربستان سعودی برسند. کشوری که ۲۵ درصد از ذخایر نفتی جهان در اختیارش است. (روزنامه ایران، پیشین)

رقابت بین آمریکا و دیگر قدرت های موجود، یکی از دلایل عمده تهاجم وسیع نظامی این کشور به عراق بود. این رقابت در جریان جنگ عراق به خوبی آشکار شد و کشورهای روسیه، فرانسه و آلمان با جنگ مخالفت کردند. در روزهای پس از جنگ نیز کشورهای فرانسه و آلمان به شیوه‌های گوناگون با برنامه‌ها و طرح‌های آمریکا برای اداره و روند انتقال قدرت مخالفت کرده و خواهان ایفای نقش بیشتر توسط سازمان ملل بودند. این دو کشور مهم اتحادیه اروپا عقیده داشتند که نقش آمریکا در بازسازی سیاسی عراق باید کاهش یابد و به جای آن اختیارات بیشتری به سازمان ملل داده شود. یکی از دلایل پنهان این مخالفت ها این است که کشورهای اروپایی نمی‌خواهند آمریکا به تنهایی بر این منطقه تسلط یافته و بتواند با این تسلط آینده منطقه را آن چنان که خود می‌خواهد رقم زده و به نوعی کشورهای اروپایی را کنترل کند. این اختلاف نظر عمیق بین این دو بلوک قدرت می‌تواند سرآغاز یک نبرد قدرت پنهان در منطقه باشد که تبعات آن تا سال ها در این منطقه وجود خواهد داشت. (انجمن ژئوپولیتیک ایران، پیشین)

در جریان این رقابت تنگاتنگ باید به یک واقعیت دیگر نیز توجه کرد مبنی بر اینکه به رغم اهمیت ژئواستراتژیک عراق که به واسطه ذخایر عظیم نفت نصیب این کشور شده است، سال هاست که شرکت های آمریکایی و انگلیسی از جرگه استخراج و بهره‌برداری این ذخایر خارج شده و درعوض شرکت‌های فرانسوی، چینی و روسی این فضای خالی را پر کرده‌اند. در شرایطی که کارشناسان کاهش شدید ذخایر نفتی را در سال های آینده پیش‌بینی می‌کنند، کشورهای قدرت مند به دنبال ذخایر بلند مدت انرژی هستند تا سطح رشد اقتصادی خود را حفظ کنند. در این میان کشوری همچون عراق که هزینه استخراج و تولید نفت آن پایین است، از جایگاه راهبردی مهم‌تری برخوردار است و بدیهی است که در استراتژی جدید آمریکا مبتنی بر استفاده افراطی وی‌رویه از نیروی نظامی برای ایجاد و تثبیت هژمونی بلامنازع خود بر این منطقه، عراق از اولین قربانیان اصلی باشد. (همان)

کنترل نفت عراق، ایالات متحده را در موقعیتی قرار می‌دهد که امکان تدوین دوباره قوانین بازی نفت را برای این کشور فراهم می‌سازد. با گشودن شیرهای نفت عراق و سرازیر شدن نفت ارزان به بازار از سوی آمریکا، ممکن است اوپک برای حفظ و بقای خود با مشکل روبرو شود. این نوع سیاست از سوی آمریکایی‌ها با فرض درک و شناخت گسترده از صنعت جهانی نفت و اهمیت آن برای منافع ملی اتخاذ می‌شود. سه تصمیم ساز برجسته دولت آمریکا در حال حاضر سابقه و تجربه شخصی طولانی در صنعت نفت دارند. رئیس جمهور جرج بوش مقام اجرایی بلند پایه‌ای در شرکت نفتی هارکین^۱ بین سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۰ داشت. معاون رئیس جمهور، دیک چنی نیز در شرکت نفتی هالیبرتون در سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ مقام اجرایی بالایی داشت. کاندولیزاریس هم مقام اجرایی بالایی در شرکت چورون^۲ از ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ در اختیار داشت. همچنین طبق اسناد منتشره، شرکت اگزان موبیل^۳ ۱/۲ میلیون دلار در جریان مبارزات انتخاباتی به بوش کمک کرده و در زمینه بازسازی عراق با دولت آمریکا مذاکره کرده است. (شانون فیلد، ۱۳۵)

بنابراین بعد از حادثه یازده سپتامبر با توجه به جو امنیتی که در داخل آمریکا و در محیط بین‌الملل فراهم کردند و با موفقیت نسبی که در افغانستان نصیب نیروهای آمریکایی و متحدانش شد، عملیات وسیع نظامی علیه کشور عراق را به رغم مخالفت هم پیمانانش آغاز کرد. هدف این اقدام نظامی وسیع و غیر معمول تسلط بر ذخایر عظیم نفتی عراق و در نتیجه تأثیرگذاری بر بازار و کشورهای نفت‌خیز و در نهایت دیکته کردن خواسته‌های خود به رقبای بزرگ نیازمند نفت بود.

نفت و تهاجم به افغانستان

بعد از حادثه یازده سپتامبر، حضور مظنون اصلی این حادثه یعنی اسامه بن لادن در افغانستان و عدم وجود مانع جدی برای پیش روی آمریکا در این کشور اولین تهاجم به

^۱. Harkin

^۲. chevron

^۳. Exxon Mobil





افغانستان صورت گرفت. شاید در ابتدا بعضی این چنین تصور کنند که حمله به افغانستان ناقض فرضیه موجود باشد. به عبارتی هیچ رابطه‌ای بین حمله به افغانستان و موضوع اهمیت نفت برای آمریکا مشاهده نشود بنابراین لازم است برای اثبات این فرضیه توضیحاتی داده شود.

در دوران جنگ سرد و در سال ۱۹۷۹ با ورود شوروی به افغانستان، این تهدید برای آمریکا وجود داشت که پیروزی شوروی در افغانستان باعث پیش روی ارتش شوروی جهت دسترسی به خلیج فارس و ذخایر انرژی موجود در آن شود. بنابراین آمریکا با تهاجم به افغانستان حداقل ۶۰۰ مایل به خلیج فارس نزدیک شد. در پی این تهاجم، دکنترین کارتر مطرح شد که بر اساس آن هرگونه تهدید شوروی نسبت به ذخایر نفت خلیج فارس را اقدامی تهدید آمیز تلقی خواهد کرد که پاسخ نظامی آمریکا را در پی خواهد داشت. در همین راستا کارتر دستور تأسیس نیروهای واکنش سریع و آماده ساختن نیروها جهت دفاع از خلیج فارس را صادر کرد. سیاست کارتر در زمینه دفاع از خلیج فارس را دولت ریگان نیز در ژانویه ۱۹۸۱ مورد تأکید قرار داد و با سیاست تهاجمی‌تر حمایت از جنبش مقاومت افغان که به مفهوم جنگ چریکی بر ضد ارتش اشغال گر شوروی بود، تکمیل گردید. (جفری کمپ، ۱۰۳)

بنابراین در دوران جنگ سرد، افغانستان از این جهت که می‌توانست سکوی پرش شوروی به طرف ذخایر عظیم نفتی خلیج فارس باشد، به شدت مورد توجه ایالات متحده آمریکا بود. بعد از اتمام دوران جنگ سرد، افغانستان اهمیت خود را در شرایط جدید کماکان حفظ کرد. از جمله عواملی که باعث تداوم اهمیت افغانستان برای آمریکا شد عبارتند از:

- ۱- کنترل کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس و همچنین روسیه.
- ۲- مسیر مناسب برای عبور لوله‌های نفتی به طرف کشورهای مصرف کننده.
- ۳- وجود منابع استخراج نشده نفت در این کشور.
- ۴- مسدود نمودن راه نفوذ روسیه به خلیج فارس.
- ۵- نزدیکی به دومین ذخایر سوخت های فسیلی یعنی حوزه خزر.

از آنجا که استقرار استیلائی نظامی در منطقه نفت و گاز خیز حوزه خزر و خلیج فارس همواره یکی از پایه‌های مهم و اساسی جهانی‌سازی آمریکایی علاوه بر سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این کشور بوده است، به دنبال نفوذ مستقیم و بدون واسطه در این منطقه بود که انتخاب افغانستان با ظرفیت‌های مذکور به ویژه در زمینه‌های مختلف نفت و گاز از جمله انتقال آنها به دریای آزاد در سناریوی اهداف نظامی آن قرار گرفت. ضمن اینکه از طریق ایجاد پایگاه نظامی در افغانستان، کنترل ایران، چین و روسیه بود که فرایند جهانی‌سازی آمریکا را با مشکل مواجه کرده‌اند. (ایلنا، ۸۲/۵/۴)

آمریکا بعد از اشغال افغانستان، با اکتشاف نفت در بعضی از مناطق نفت‌خیز این کشور، سعی در تنوع بخشیدن به ذخایر نفتی دنیا و تأثیرگذاری خود بر بازار نفت دارد. از طرف دیگر حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ فرصت مناسبی به ایالات متحده داد تا به بهانه مبارزه با تروریسم بین‌المللی، ضرورت جهانی سرکوب رژیم طالبان در افغانستان، در منطقه آسیای مرکزی حضور یافته و پایگاه‌های نظامی خود را در ازبکستان (خان‌آباد) و قرقیزستان (ماناس) برقرار سازد. (همشهری دیپلماتیک، شماره ۸۳)

افزایش حجم سرمایه‌گذاری شرکت‌های نفتی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی و حوزه خزر سبب توجه بیشتر آمریکا در تأمین امنیت ساختارهای نفتی و گازی شد. ضمن اینکه تأمین امنیت اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری نفت حوزه دریای خزر که دومین منبع سوخت‌های فسیلی محسوب می‌شود، برای منافع حیاتی آمریکا ضرورتی انکارناپذیر است. بنابراین اهمیت روزافزون نفت در امنیت ملی آمریکا باعث تهاجم نظامی به افغانستان به عنوان کشوری تأثیرگذار بر منطقه به ویژه خلیج فارس شد.

نتیجه

در این نوشتار سعی بر این بوده است که رابطه بین دو متغیر نفت و استراتژی آمریکا در خلیج فارس مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد. در ابتدا با ارایه آمار و ارقام مربوط به نفت از جمله ذخایر و نیازهای نفتی آمریکا در حال و آینده، وابستگی این کشور به نفت وارداتی مطرح شد. از طرف دیگر خلیج فارس با حدود ۶۲ درصد موجودی به عنوان بزرگ





ترین منبع ذخایر نفتی دنیا نقش تعیین کننده‌ای در جریان بازار نفت دارد. به رغم اینکه ایالات متحده آمریکا منابع متنوعی برای تأمین نفت وارداتی خود در نظر گرفته است ولی چه به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم تحت تأثیر جدی تحولات مربوط به نفت این منطقه می‌باشد. اضافه بر نیاز این کشور - که به تنهایی یک چهارم مصرف نفت جهان را به خود اختصاص داده است، رقابت با قدرت‌های بزرگ بر سر تسلط بر ذخایر عظیم نفت اهمیت استراتژیک این منابع را برای ایالات متحده آمریکا بیش از پیش افزایش می‌دهد.

بنابراین کشوری که بتواند سلطه خود را بر بزرگ‌ترین ذخایر نفتی دنیا یعنی خلیج فارس تثبیت نماید، می‌تواند قدرت بلامنازع جهانی محسوب شود؛ زیرا نیاز قدرت‌های صنعتی در آینده - به رغم رشد استفاده از انواع دیگر انرژی همچون انرژی هسته‌ای - به نفت بیش از پیش افزایش خواهد یافت. آمریکا به دنبال تثبیت هژمونی خود بر این منطقه است تا در آینده شرایط مورد نظرش را به قدرت‌های رقیب تحمیل نماید. به همین جهت در نوع استراتژی اتخاذ شده در منطقه خلیج فارس، اولاً نفت و اهمیت آن بسیار تأثیرگذار بوده است. ثانیاً در استراتژی اعلامی و اجرایی، استفاده از زور و یا به عبارتی قدرت نظامی، به طور بی‌سابقه‌ای و بدون در نظر گرفتن محدودیت خاصی تجویز شده است. حادثه یازده سپتامبر نه تنها بر تشدید استفاده از زور تأثیرگذار بود، بلکه اوضاع روانی و امنیتی داخلی و بین‌المللی شرایط را برای استفاده از قدرت نظامی فراهم کرد. نمونه‌های کاربرد این استراتژی را در رابطه با افغانستان و عراق می‌توان نام برد.

در حال حاضر با گذشت چندین سال از اجرای این استراتژی به نظر می‌رسد نه تنها نتیجه مطلوب آمریکا حاصل نشده است، بلکه موفقیت این استراتژی به طوری جدی زیر سؤال رفته است.

تهاجم به افغانستان و عراق باعث افزایش قدرت‌های مخالف هژمونی آمریکا در منطقه همچون ایران شده است. ولی به رغم اعتراف بوش و بسیاری از مقامات و کارشناسان آمریکایی به شکست، ظاهراً هیأت حاکمه این کشور کماکان اصرار به تداوم این استراتژی دارند. اعزام ۲۱ هزار سرباز تازه نفس به عراق حاکی از این واقعیت است. ج.ا. ایران با درایت و تدبیر لازم می‌تواند در ادامه نیز به عنوان برنده نهایی مطرح شود.



گسترش عمق استراتژیک ج.ا. ایران در منطقه خلیج فارس، آسیای میانه، قفقاز، آمریکای لاتین و برخی از کشورهای آفریقایی می‌تواند خطرات احتمالی این استراتژی را برای کشورمان کاهش دهد. ضمن اینکه وحدت و همبستگی داخلی و جلب و تداوم حمایت های گسترده مردم از طریق اقدام برای حل مشکلات اقتصادی عامل تعیین کننده‌ای در بازدارندگی دشمن از اقدامات خصمانه به شمار می‌آید.

منابع

- جانسون، فردریک، **توافق و تضاد بر سر استیلا**، ترجمه یاسمن شیبانی، ۸۳/۷/۱.
- جیمز کر، استفان، **بن بست انرژی**، ماهنامه سیاحت غرب، سال دوم، شماره پانزدهم.
- چامسکی، نوام، **گفتگو با نوام چامسکی**، «سیاحت غرب»، شماره ۲۰، خرداد ۱۳۸۴.
- فرازی، رها، **آمریکا و ژئوپولیتیک نفت خلیج فارس**، پول، ۸۳/۳/۳۱.
- دافیلد، جان، اس، **نفت و جنگ عراق**» ترجمه کامبیز پارتازیان، فصل نامه مریا، سال ۲۰۰۵.
- ربیعی، حسین، **نفت عراق**، رقابت قدرت‌ها و آینده منطقه خلیج فارس، مجموعه مقالات دومین کنگره انجمن ژئوپولیتیک ایران، تهران: انجمن ژئوپولیتیک ایران، ۱۳۸۵.
- سابقی، علی محمد، **جایگاه انرژی خاورمیانه در امنیت ملی آمریکا**، روزنامه ایران، ۸۴/۱۰/۴.
- عزتی، عزت‌الله، **استراتژی ایالات متحده در منطقه**، همشهری دیپلماتیک، شماره ۴.
- غفوریان، **مجموعه مقالات سیزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۲.
- فوکویاما، فرانسیس، **قمار بزرگ آمریکا**، سایت نواندیش، ۸۴/۶/۲۰.
- فریمن، سی، **موازنه قوا در خلیج فارس پس از یازده سپتامبر**، احیای مربع راهبردی، روزنامه اطلاعات، ۸۱/۱۲/۲۶.
- فیلد، شانون، **اهمیت خلیج فارس در آینده مدیریت صلح و امنیت بین‌المللی**، ترجمه: - کردزن، آنتونی، **ارمغان هژمونی نظامی آمریکا در جهان**، ترجمه: علی قنادی، **روزنامه جوان**، ۲۲ اسفند ۱۳۸۴، شماره ۱۹۸۵.
- کلا، مایکل تی، **نظامی سازی نفت**، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۱۸.

- جنگ جهانی انرژی ترجمه: نیلوفر قدیری، همشهری دیپلماتیک، ۸۴/۳/۷.
- کمپ، جفری و رابرت هارکاو، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، مترجمه: سید مهدی حسینی متین، تهران: پژوهش کده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
- وعیدی، جواد، هم‌آوردی هژمونیک، همشهری دیپلماتیک، ۲۲ اسفند ۱۳۸۳.
- ----- ، استراتژی راهبردی، ترجمه داوود احمدزاده، روزنامه ایران، ۸۳/۴/۲.

